صلی الله علیه وسلم بپرسید که آیا از اخبار صحیح است یا باسانید ضعیفه ثابت گشته که حالی اخبار دنیا را
نامدار و دیگر قدما و ثقات از اهل حدیث و فقه موافق قواعد مقرره ایشان ثابت گردد
اصلا و بحث در نقلیات از ثبوت شئ و عدم ثبوت آن کرده می‌شود که این امر ثابت است یا
صحیح یا ضعیف یا نه و از امکان و عدم آن بحث نمی‌شود زیرا که ظهور خوارق عادت
از معجزات و کرامت همین است که بظاهر عقل مستبعد باشد و صادر شود و صدور این چنین
معجزه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد اهل اسلام خصوصا نزد اهل سنت و جماعت
مقام ممکن الوقوع است و درین شک و شبهه نیست هر اهل ایمان را چه صدور خوارق عادات
از ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ممکن است چه جا که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیکن
میگویم که این معجزه از کتب معتبره مانند شفاء قاضی عیاض و سیر ابن اسحاق
و ابن هشام و کتاب الوفاء ابن الجوزی و مواهب لدنیه و کنز الراغبین و روضة
الاحباب و طبری و از دیگر کتب معتبره ثابت نشده است بنا بر آن جامع
روایات ثقات و احادیث و آثار و روایات علامه زمان رکن الدین محمد الشامی که
از ابن حجر و ابن قیم و جلال الدین سیوطی متاخر است در کتاب سبل الهدی
والرشاد فی احوال خیر العباد که مشهور به سیرت شامی است در بیان محاسن و عادات
شریفه و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتابی است مبسوط و جامع
و عدیم المثل درین باب در باب شانزدهم در صفت ساق و فخذ و قدم مبارک آنحضرت
نوشته که بسیاری از مداح ذکر میکنند که وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بصحیفہ منسوب میشود نقش قدم را بقیہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در الف
صخرہ ظہور میشود و قدم مبارک دران فرو می شد و حال آنکہ وجود این
در کتب حدیث و تواریخ اصلا نیست مجیز بلکہ از اخبار صحت بناید چگونہ نسبت آن
بسوی نبی صلی اللہ علیہ وسلم کردہ شود بعبارتہ ہکذا الباب السادس عشر فی
صفۃ ساقیہ وفخذیہ وقدمیہ صلی اللہ علیہ وسلم قال جابر بن سمرۃ رض کان فی
ساقی رسول اللہ علیہ السلام حموشۃ رواہ مسلم وقال سراقۃ بن مالک بن جعشم
الجیم والمعجمۃ بینہما عین مہملۃ رض ودنوت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو علی
ناقتہ فرأیت ساقہ کانہا جمارۃ نخل رواہ یعقوب بن سفیان وابراہیم الحربی
وقال انس رضی اللہ عنہ اخذ الازار من فخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو
راکب فی غزوۃ خیبر فانی لاری بیاض فخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ
ابن ابی خیثمۃ وقال ایضا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ضخم القدمین رواہ
الشیخان والبیہقی وقال جابر بن سمرۃ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شثن الکفین
والقدمین سائل الاطراف سبط العصب خمصان الاخمصین مسیح القدمین ینبو عنہما
الماء رواہ الترمذی وتقدم تفسیر غریبہ اقول خمصان فیاتی وقال عبد اللہ
بن بریدۃ رض کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احسن البشر قدما رواہ الطبرانی
وابن عساکر وقالت میمونۃ بنت کردم بوزن جعفر رضی اللہ عنہا انہا رأت سبابۃ
قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اطول من سائر اصابعہ رواہ الامام احمد وغیرہ

ودون آيات سائر الانبياء آية خاصة لابراهيم وحفظت مع كثرة اعدائه من المشركين

واهل الكتاب والملاحدة الوفا من السنين آية كذا في تفسير النيشابوري

وهكذا في تفسير البيضاوي وفي التفسير الكبير انه ثبت ان مقام ابراهيم مشتمل على الآيات

لان اثر القدم في الصخرة الصماء آية وغوصه فيها الى الكعبين آية والانة بعض الصخرة

دون بعض آية وابقاءه دون سائر آيات الانبياء عليهم السلام آية خاصة لابراهيم وحفظه

مع كثرة اعدائه من اليهود والنصارى والمشركين والملحدين الوف سنين آية فثبت

ان مقام ابراهيم آيات كثيرة انتهى عبارة الكبير وصح بيان الجماعة بالواحد لانه وحده

بمنزلة آيات كثيرة لظهور شانه وقوة دلالته على قدرة الله تعالى ونبوة ابراهيم عليه السلام

من تاثير قدمه في حجر صلد او لاشتماله على آيات لان اثر القدم في الصخرة الصماء آية و

غوصه فيها الى الكعبين آية والانة بعض الصخرة الصماء آية وابقاءه دون سائر آيات الانبياء

عليهم السلام آية لابراهيم خاصة كذا في المدارك پس از بيان تفاسير واضح گشت كه اثر

قدم بر سنگ وبقاى آن تا مدت طويل از معجزه مختصه بابراهيم عليه السلام است اگر اين

معجزه از آنحضرت صلى الله عليه وسلم هم ظاهر شده مفسرين ذكر آن در همين مقام لا محاله كردند

وحالانكه كسى از اهل تفسير بيان آن معجزه درينجا نكرده پس عدم ثبوت آن ظاهر گشت زيراكه

ذكر شئ دون شئ در موضع ما يحتاج الى البيان كالبيان است وعدم ذكر آن موجب خلل در بيان

قواعد هم در اصول و فروع حنفيه مذكور است [illegible] شئ يحتاج الى البيان ولم يبين لزم الاختلاف

في البيان في موضع الحاجة كذا في العناية والكفاية وغيرهما من المصنفات الحنفية

از فن بسیار اعلی قدر کاسته و وافی است و آنچه شیخین متمسک شده‌اند برینکه عبارت

انهست انه صلعم کان اذا وطی علی الصخرة اثر فیه ثابت میکنند و همچنین از حافظ زبیر

حنبلی المید ابن قیم باین عبارت که انه کان صلعم اذا مشی علی الصخرة لان تحت اقدامه

واذا مشی علی الرمل لا یوثر فیه خرق العادة الجاریة و نیز از قصیده همزیه و شرح آن

از فوج اللبیب شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله و غیره متمسک بوده‌اند بوجوه عدیده هر

کدام اعتبار و موقف خدشه و افتقار است وجه اول اینکه نسق کلام انه کان

اذا وطی علی الصخرة اثر فیه آه و انه کان اذا مشی علی الصخر لان تحت اقدامه موجب تیقن

و کثرة الوقوع را افاده عموم می‌بخشد و لمعات معانی این مرام بسبب معاد الفاظ کلامی

ارتفعت چنانچه میگویند اذا قام زید قام عمرو یعنی کلما قام زید قام عمرو چنانکه بر متصفحین کتب نحو

پیدا نصیص کرده و همین را ابو الصحیح نوشته و قرآن مجید برین مطلب ناطق است چه او تعالی

بیانشان در وضو که مکرر اکثر واقع می‌شود ورد اذا و در جنابت که قلیل الوجود است

ان بنسبت وضو بیان ان آورده چنانکه بر مطلعان فن بلاغت پوشیده نیست تحقیق اذا

کلما هو لها علی المتیقن المظنون بکثیر الوقوع بخلاف ان فانها تستعمل فی المشکوک

والموهوم والنادر ولهذا قال الله تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم آه

و قال الله تعالی ان کنتم جنبا فاطهروا فاتی باذا فی الوضوء لتکرره و کثرة اسبابه

و بان فی الجنابة لندرة وقوعها بالنسبة الی الحدث و قال تعالی فاذا جاءتهم الحسنة

قالوا لنا هذه و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی آه و اذا اذقنا الناس رحمة فرحوا بها

وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون الى في جانب الحسنة باذا ان

نعم الله على عباده كثيرة ومقطوع بها وبان في جانب السيئة لانها نادرة الوقوع

ومشكوك فيها وخالفتا واذا ان ايضا في افادة العموم قال ابن عصفور فاذا قلت

اذا قام زيد قام عمرو افادت ان كلما قام زيد قام عمرو وقال هذا هو الصحيح كذا في

الاتقان پس اكثر اهل قرون ثلثه ومتقدمين وبسیاری از متاخرين اصحاب درايت

اين را تفحص و بيان نكردند از جمله معجزات آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ازين خاموش شدند

با وصف وقوع كثرت آثار قدم مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر سنگها پس حال

اين از دو شق خالی نخواهد بود يا قدما اين را اصلی نيافتند نامتعرض بروايت آن می شدند

يا يافتند مگر دران قدحی و علتی ديدند كه باعث شد همه اينها را بر ترك روايت اين معجزه لاسيما

مفسرين اعلام را در مقام بيان حاجت كه ازين آيه كريمه فيه آيات بينات مقام ابراهيم آه

چنانكه گذشت خصوصيت اثر قدم ابراهيم على نبينا عليه الصلوة والسلام والآنة بعض ...

معجز و تائيد با غدن اثر آن نوشتند و از بيان اين معجزه آنحضرت صلى الله عليه وسلم

در گذشتند چرا كه سند در اين معجزه از آنحضرت صلعم اگر يافتند ثبوت رسيده اختصاص اين

با ابراهيم نمی نگاشتند و هر دو تقدير نقل متبتين قابل تمسك و اعتماد نيست نزد علمای

راسخين كما لا يخفى على المتفقهين بنا بران جامع شتات بسيران محقق متاخران صاحب

سفر ناميد اين را لا اصل گفته وجه دوم آنكه كسی از متتبعان اين سند

متصل با صحابه بيان نكرده و بلا سند ذكر نمی نموده و اخبار بدون قوم ...

پس لازم آمد از جمله اخبار آحاد

ديگر آنكه حديث مذكور ضعيف است

مثل ديگر احاديث ...

با وجود وجدان حديث دليل

عقلا را بر عدم ثبوت ...

القطع لا يعارض

القطع ...

اعتباری ندارند پس ضرور افتاد در تحصیل این علم حدیث و سوا از دو چیز یکی
ملاحظه حال رواة درجه بدرجه تا محمد ﷺ دوم احتیاط در فهم معانی حدیث اگر در امر
اول مساهله رود کاذب با صادق ملتبس شود چنانکه در بحث ما نحن فیه موجود است و در عهد بعضی از
تابعین و تبع تابعین منقول و مضبوط است که اسناد از دین است و اگر اسناد نبودی هر کس
میگفت هر چه میخواست چنانکه از مقدمه صحیح مسلم بندی تحریر میشود عن ابن سیرین قال لم
یکونوا یسألون عن الاسناد فلما وقعت الفتنة قالوا سموا لنا رجالکم فینظر الی اهل السنة
فیؤخذ حدیثهم وینظر الی اهل البدعة فلا یؤخذ حدیثهم وعبد الله بن المبارک یقول الاسناد من
الدین ولولا الاسناد لقال من شاء ما شاء الخ یقول بیننا وبین القوم القوائم یعنی الاسناد
انتهی ما فی صحیح مسلم و هرگاه که اجماع امت محمدیه صلعم بلا سند معتبر نیست قول دو سه کسان که
بقید بعضا بلا دلیل چگونه صلاحیت قبولیت دارد قال فی مسئلة الاجماع الا عن مستند والا انقلب الباطل
صوابا او اجمع علی خطاء لانه قول کل وقول کل بلا دلیل محرم انتهی ما فی التحریر للشیخ ابن الهمام صاحب
فتح القدیر وکذا فی غیره من کتب الاصول و تفصیل این اجمال از تحریرات شاه مخدوم مولانا شاه عبد العزیز
رح باید شنید جاییکه در رساله رابعه و عجاله نافعه میفرمایند در امر اول یعنی ملاحظه حال رواة محدثین در
صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان بخاری و مسلم رنگی دیگر داشت که از حال
رجال هر شهر و هر زمان بحث و تفتیش میکردند و در هر که بوی بی دیانتی و کذب و سوء
حفظ می شنیدند حدیثش را قبول نمیکردند لهذا در احوال رجال دفاتر مبسوط نوشته اند و در این
زمان رنگ دیگر دارد و حالا کتبی که مجرد که برای صحاح اند بعد از آن کتابهای که قابل اعتبار اند

جدا جدا باید دانست بعد از ان کتابهاست که واجب الرد والترک اند علاحده علاحده باید دانست تا در ورطه
تخلیط واقع نشوند و اگر متاخرین محدثین را این تمیز و ترتیب از دست رفته است تا جایی در بعضی
مسایل خلاف جمهور سلف کرده اند و با حادیثی که در کتب غیر معتبره یافته تمسک جسته اند باید دانست
که کتب حدیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه میشوند و مراد از صحت آنست که مصنف آن
التزام کند که بایراد احادیث صحیح یا حسن و غیر ان در انجا وارد نکند مگر مقرون به بیان حال
آن از ضعف و غرابت و علت و شذوذ زیرا که ایراد ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن قدح
نمیکند و مراد از شهرت آنست که اهل حدیث طبقه بعد طبقه بان کتاب مشغول شوند بطریق روایت
و تخریج احادیثشان و هیچ جزاز ان غیر مبین نماند و مراد از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را
اثبات کنند و بران اعتراض نکنند و حکم صاحب کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب بتصویب
و تقریر نمایند و فقها با ان احادیث تمسک نمایند بی اختلاف و بی انکار پس طبقه اولی
از کتب حدیث سه کتاب اند موطا و صحیح بخاری و صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار را
برای شرح این سه کتاب مخصوص نوشته و طبقه ثانیه احادیثیکه درین هر سه صفت بدرجه احادیث
صحیحین نرسیده اند ولاکن قریب بصحیحین اند درین صفات و آن احادیث جامع ترمذی
و سنن ابوداود و سنن نسائی است که مصنفان این کتب بشهره بوثوق و عدالت و حفظ
و ضبط و تبحر در فنون حدیث و درین کتابها تساهل و تسامح راضی نشده اند و حال
حدیث و علت آن بقدر امکان بیان نموده اند لهذا فیما بین علماء اسلام شهرت یافته اند
تا این شش کتاب را صحاح سته نامند و طبقه ثالثه احادیثیکه جماعه از علماء متقدمین در زمان

بخاری و مسلم یا معاصرین ایشان یا لاحقین در تصانیف خود روایت کرده اند والتزام
صحت ننموده و کتب ایشان در شهرت و قبول در مرتبه اولی و ثانیه نرسیده هرچند
مصنفین آن کتب موصوف بودند به تبحر در علوم حدیث و وثوق و عدالت و ضبط و احادیث
صحیح و حسن و ضعیف بلکه متهم بالوضع نیز دران کتابها یافته می شود و رجال ان کتب
بعضے موصوف بعدالت و بعضی مستور و بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول به نزد فقهاء
نشده اند بلکه اجماع بر خلاف آنها منعقد شده و درین کتب هم تفاضل و تفاوت هست بعضها
اقوی من بعض اسامی آن کتب اینست مسند امام شافعی و سنن ابن ماجه و مسند
دارمی و ابی یعلی موصلی و مصنف عبدالرزاق و مصنف ابن ابی شیبه و سنن دارقطنی
و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم الخ باید دید و طبقه چهارم احادیثی که نام و نشان آنها در
قرون سابقه معلوم نبود و متأخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی
نیست یا سلف تفحص کردند و آنها را اصلی نیافتند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند
و دران قدحے و علتی دیدند که باعث شد همه آنها را بر ترک روایت آنها و علی
کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود
ونعم ما قال بعض الشیوخ فی امثال هذا شعر فان کنت لا تدری فتلک مصیبة وان
کنت تدری فالمصیبة اعظم و این قسم احادیث را بسیاری از محدثین زده است
و بجهت کثرت طرق این احادیث که درین قسم کتب موجود اند مغرور شده حکم بتواتر آنها
نموده و در مقام قطع و یقین بدان تمسک جسته بر خلاف احادیث طبقات اولی

وثانیه وثالثه مذهبی برآورده اند و درین قسم احادیث کتب بسیار مصنف
شده اند برخی را بشمارم کتاب الضعفاء لابن حبان تصانیف حاکم کتاب الضعفاء للعقیلی
کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب تصانیف ابن شاهین
تفسیر ابن جریر فردوس دیلمی بلکه بسایر تصانیف او و تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف
جورقانی تصانیف ابو الشیخ تصانیف ابن نجار و بیشتر مسایل وضع احادیث در باب
مناقب و مثالب و در تفسیر بیان اسباب نزول و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل و
قصص انبیاء سابقین و دیگر بلدان و اطعمه و اشربه و حیوانات واقع شده و در طب و رقی
و عزایم و دعوات و ثواب نوافل نیز این حادثه رو داده ابن الجوزی در موضوعات
خود غالب این احادیث را مجروح و مطعون ساخته دلایل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده
کتاب تنزیه الشریعه در رفع غائله این احادیث کافی است و در تصانیف شیخ
جلال الدین سیوطی در رسایل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال با احادیث این
کتب و استنباط احکام از آنها لا طایل می نماید تمام شد عبارت رساله رابعه عجاله
مولانا شاه عبد العزیز قدس سره بسبیل اختصار و هر که خواهد در ان نظر نماید لیس باینه
رسایل و نوادر رسایل شیخ جلال الدین سیوطی رح از همین کتب مذکوره غیر مضبوطه
است چنانکه سرامد محققین صاحب رساله رابعه تصریح بهان نموده و ما اینکه سند نقل
بصحت علمای این فن ثابت نشود و محل اعتماد نزد اهل علم نخواهد بود و تنازع ان مداح
اگرچه این معجزه را در نظم و نثر خود آورده اند مگر محض دعوی بلا دلیل ایشان صلاحیت

اعتبار ندارد و عجیب عجب طرفه نیرنگ سازی کرده مطلب خود را از شرح قصیده همزیه نگاشته و مخالف
مدعا خود را پس پشت گذاشته رقم انتهی نموده عبارت ما بعد را از درمیانه تحریر ننموده و عین عبارت ما بعد
اینست ثم هذا الذی ذکره الناظم ذکر غیره ممن تکلم علی الخصائص لکن بلا سند الی آخر ما فی شرح
القصیدة الهمزیة را ملاحظه کردن نشاید که شارح این بلا سند گفته و این مقام غور طلب است
زیرا که معنی سند در لغت آنچه پشت بدو باز نهند از بلندی و کوه و تکیه گاه مردم و آنکه از وی
حدیث بردارند چنانکه در قاموس و غیره مذکور است و در اصطلاح اهل حدیث اینست السند الاخبار
عن طریق المتن من قولهم فلان سند ای معتمد فسمی سندا لاعتماد الحفاظ فی صحة الحدیث وضعفه و الاسناد
علیه و رفع الحدیث الی قائله کذا فی الخلاصة لابن الصلاح السند اخبار عن طریق المتن والاسناد رفع
الحدیث الی قائله والمراد من المتن ما ینتهی الیه الاسناد من رفع او وقف او دونه کذا فی
حاشیة شرح النخبة و معنی بلا سند خواه باعتبار لغت باشد یا باصطلاح اهل حدیث بهر دو طریق
قاطع بیخ اثبات مثبتین است و برهان ساطع بآیات بالغین زیرا که سند عبارت از اخبار از طریق
متن است و این در ما نحن فیه معدوم و مفقود است پس اعتبار این قصه از روی دلیل شرعی ساقط گردید
زیرا که در اصول فقه مذکور است که علم سنه موقوف است بر سند آن و بدون آن دون خرط القتاد
متصور نیست حجیة السنة ضروریة دینیة و یتوقف العلم بتحققها علی طریقة السند و هو الاخبار عنه
بانه حدثنی به فلان او خلق کذا فی التحریر للشیخ ابن الهمام و مسلم الثبوت و المراد بالسند شفاها
و بالطریق سندها و هو الاخبار عن متن السنة کذا فی شرحه للفاضل البحر [illegible] مصطلح
تحقیقه از روایة نقل السنة و نحوها و اسناد ذلک الی من عزی الیه بتحدیث او اخبار او غیره

ذلک عن فنونه السند والمتن وغایته معرفة الصحیح من غیره کذا فی تدریب الراوی شرح
تقریب النواوی پس عدم اثبات این از تقریر شارح هم زیر کو صنوح بویست کما لا یخفی علی المتامل
شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در انموذج اللبیب فی خصائص الحبیب نوشته عبارته هکذا
وانه کانت اصبعه المسبحة اطول اصابعه وبها اشار الی نحو الا اطاعة دالا وعلی صحة الاثر فیه او فی
الا او یرد کی فیها انتهی کلامه نیز بلا سند و دلیل است بلکه جملهٔ اولی یعنی انه کانت اصبعه المسبحة
اطول اصابعه باطل است بالیقین اگرچه بعضی از اکابر مانند حکیم ترمذی و تابع او قرطبی و دمیری
ازان قائل گردیده اند چه نظر بر دلائل باید داشت نه بر فضائل و حافظ ابو الفضل عراقی اخبار غلط بودن
این قصه تخطئه حکیم ترمذی و اتباع او درین باب کرده چنانچه صاحب سیرت شامی در تنبیه ثانی در باب خامس
عشر در صفت یدیه المبارکه صلعم با علی صوت منادی داشت التنبیه الثانی زعم الحکیم الترمذی و تبعه ابو عبد الله
القرطبی و الدمیری فی شرح المنهاج ان سبابة النبی صلعم کانت اطول من الوسطی قال [illegible]
المحققین ابن دحیة وهذا باطل بیقین لم ینقله احد من المسلمین مع اشارته صلعم باصبعه کل وقت
ولم یحک ذلک عنه احد من الناظرین وفی مسلم عن انس رض قال رسول الله صلعم بعثت انا والساعة
کهاتین وفی روایة فقرن شعبة بین اصبعیه المسبحة والوسطی یحکیه وروی الترمذی وحسنه عن المستورد بن
شداد رفعه بعثت فی نفس الساعة فسبقتها کما سبقت هذه لهذه لاصبعیه السبابة والوسطی قال
الحافظ فی فتح [illegible] ما قاله الترمذی الحکیم خطاء نشاء عن اعتماد روایة مطلقة ولکن الحدیث فی مسند
احمد عن میمونة بنت کردم قالت رایت رسول الله صلعم بمکة وهو علی ناقة له وانا مع ابی فذکرت
الحدیث الی قولها فدنا منه ابی فاخذ بقدمه فاقر له رسول الله صلعم قالت فما نسیت طول اصبع قدمه السبابة

علی سائر اصحابه بالحدیث انتهی وقد جزم الامام العلامة فتح الدین بن الشهید رحمه الله تعالی

بان ذلک کان فی سبابة قدمه صلعم انتهی ما فی السیرة الشامیة پس شیخ جلال الدین سیوطی

باعتماد حکیم ترمذی وغیره در مغلطه افتاده بلا سند وخلاف نقل صحیح این را بیان کرده

ونقل روایة صحیحه مرویه را گذاشته در روایة مکذوبه غیر صحیحه را بسبب اعتماد بر غیر صحیح

در انموذج اللبیب نگاشته پس حال جمله ثانیه او یعنی ولا وطی علی صخر الا اثر فیه نیز مثل جمله اولی

است در بطلان وعدم صدق تقریر ان چنانکه صاحب سیرت شامیه در تنبیه ثانی در باب سادس عشر

خدمت این قرار واقعی کرده است کما هو الظاهر بر علمای عربیه که سیاق تحقیق ترکیب افاده حصر

وعمومیت واکثریة آن مشعر میشود مانند سوق ترکیب عبارت ما سبق یعنی انه صلعم کان اذا وطی علی

صخر اثر فیه چه اگرچه لفظ کان در اصل موضوع برای مطلق زمان ماضی است ولیکن در استعمال

ومحاوره برای وصف لازم قلیل الانفکاک اکثریه است بلکه بسا وقت افاده استمرار ودوام میدهد

خصوصًا در صفات باریتعالی چنانکه از تتبع وتفحص قران وحدیث وسیر آنحضرت صلعم واضح می شود کان

عبارة عما مضی من الزمان وفی کثیر من وصف الله تعالی ینبئ عن معنی الازلیة قال الله تعالی وکان الله بکل

شیء علیما وکان الله علی کل شیء قدیرا وما استعمل منه فی جنس الشیء متعلقا بوصف له هو موجود فیه فتنبیه

علی ان ذلک الوصف لازم له قلیل الانفکاک منه نحو قوله تعالی وکان الانسان کفورا وکان الانسان

قتورا وکان الانسان اکثر شیء جدلا فذلک تنبیه علی ان ذلک الوصف لازم له قلیل الانفکاک منه کذا

قال الامام الراغب فی مفردات القران وچند امثال ونظایر برای اکثریة واستمرار وهو ما ثبت آنحضرت

بلفظ کان اذا از احادیث نوشته می اید کان النبی صلعم یقول ما یقول المؤذن کما رواه ابو حنیفة

نی ہستند و شارح آن میگوید و لفظ کان یدل علی الدوام والاستمرار ولا یتخلف من
ذلک الا نادرا لامور تعلم من سیاق الحدیث فظهر مما ذکرنا مواظبة النبی صلعم علی ذلک انتہی فی
المواهب اللطیفة شرح مسند ابی حنیفة و حموی در حاشیۂ اشباہ و نظایر نیز نوشتہ کہ لفظ کان
الکثرة انتهی کلامه انه صلعم کان یرفع یدیه حتی یحاذی بهما شحمة اذنیه اه کان النبی صلعم وابوبکر وعمر
لا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم اه کان النبی صلعم اذا سجد وضع یدیه قبل رکبتیه اه کان رسول
الله صلعم اذا جلس فی الصلوة افترش رجله الیسری وقعد علیها ونصب رجله الیمنی اه کان رسول الله صلعم
یستفتح الصلوة بالتکبیر اه وکان اذا رفع راسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما وکان اذا
رفع راسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا اه کان رسول الله اذا افتتح الصلوة قال سبحانک
اللهم وبحمدک وتبارک اسمک اه کان النبی صلعم اذا قال سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم اه
کان النبی صلعم اذا سجد فرج بین یدیه حتی یبدو بیاض ابطیه اه کانت بنو اسرائیل یغتسلون عراة
ینظر بعضهم سوءة بعض وکان موسی یغتسل وحده اه کان رجل من الناس اه کان رسول الله صلعم
اذا قام الی الصلوة اعتدل اه کان اذا جلس فی الصلوة وضع یده الیمنی علی رکبته اه کان
رسول الله صلعم یسلم عن یمینه السلام علیکم ورحمة الله اه کان اذا دعا رفع یدیه ومسح وجهه بیدیه اه
کان رسول الله صلعم اذا رفع یدیه فی الدعاء لم یردهما حتی یمسح بهما وجهه اه وغیرها من الموارد التی لا تحصی
کما لا یخفی علی الجهابذة پس لفظ کان اذا برای افادۂ استمرار یا اکثریت آنحضرت صلعم ثابت است
نہ بر اتفاقی چہ بجای خود مصرح است کہ صیغہ کان در حال عدم صارف دلالت بر استمرار
نماید و علی ہذا القیاس در بحث ما نحن فیہ لفظ کان اذا مشی و اذا ... اہ نیز دال بر

اکثریست چنانکه بر اہل مذاق این فن پوشیده نیست پس روش این ترکیب افاده معنی
است که ہزارہا اثر نقش قدم شریف بر سنگها در مکه معظمه و مدینه منوره ظاہر شده باشد مگر
بسا تعجب که این امر محسوس را احدی از صحابه کرام و تابعین اعلام روایت نکرد و قضیه این امر حسی در روز
ملته و ہلم جرا بدرجه شهرت نرسیده و بر ماہر فن سیر و اخبار واضح است که در خبری و اثری قضیه باشد
از امر حسی واقعی اگر ثابت شدی بسیار مردمان آنرا خبر میدادند چرا که آنحضرت صلعم بیشتر بر سنگها
مشی میفرمود و اثر قدم شریف دران می افتاد و ازین ہزارها نقش قدم بر سنگ واقع می
شد و حال آنکه از یکی صحابه رض که در حضر و سفر ملازم و مصاحب می بودند خبر نداد و روایت
نکرد و اکنون بعد پنجشش صد سال رجما بالغیب بگوید و مردم در کتاب غیر مشهور که متداول
علماء ثقات عرب و شرقا اصلا نیست بلا سند ذکران کردند کی باور خواهد بود نزد ارباب
حدیث و فقه پس این قصه خالی از وضعیت و کذب نخواهد بود چنانکه محدثین یکی وجه از وجوه
موضوعیت خبر ایشان می نویسند چنانچه رساله [illegible] و عجاله بدان مشعر است عبارتها ہکذا
ششم وجه موضوعیت خبر آنکه در حدیث قصه باشد از امر حسی واقعی که اگر بالحقیقه بتحقیق
می شد ہزاران کس او را نقل میکردند مثل آنکه شخصی روایت کند که امروز روز جمعه بود و خطیب
را بر منبر کشتند حالانکه ہمان راوی باین قصه منفرد باشد و دیگر روایت نکند انتہی کلام

و شیخ ابن الہمام در تحریر می نویسند او انفرد واحد بخبر ما تشارکه خلق کثیر بالاحساس

وهو مما یتوفر الدواعی علی نقله ولم ینقله من معه فی احساسه حتی یقطع بکذب الخبر و کذب مخبره
خلافا للشیعه انتہی ما فی التحریر و شرحه للفاضل الکامل عبد العلی رح وجه سیوم

اینکه اعتقاد بر معجزه نبی علیه السلام از جملهٔ عقاید ایمانیه است و خبر عدل واحد مفید عقیده
نمیشود بلکه موجب عمل در اعمال میگردد چه جاکه خبر بلا سند احاد است افاده عقیده خواهد
پس نقل دو سه مردم بلا دلیل در باب صدور این معجزه که اعتقاد بدان واجب است مر امت را
هرگز مقبول نخواهد شد در باب اعتقادیات چنانکه در اصول فقه مصرح است اعلم ان المقصود
فی العقاید الاعتقاد فلا یفیده خبر العدل الواحد فلا یقبل فیها لان الاعتقاد لا یحصل مع الظن
بخلاف الاعمال فان العمل یجامع مع مظنة الظن کذا فی شرح التحریر لمولانا عبد العلی رح فی
الجمله متمسکات مثبتین از کتاب و سنت و اجماع امت از مجتهدین عظام اصلا یافته نمی شود در
باب بمطابق شروط و قرار داد اهل حدیث و فقه که صلاحیت اعتقاد بران باشد و موجب
افاده دلیل شرعی گردد و آنچه ذکر اثر قدم شریف در شب اسرا از کتاب برهان الدین حلبی
میکنند عبارته هکذا و ذکر بعضهم ان نبینا صلعم اثر قدمه فی الحجر فقد اثر فی صخر بیت المقدس لیلة
الاسرا اراده این راهم اصلی و سندی باید زیرا که بدون بیان کردن آنحضرت صلعم یکی از صحابه
کرام خود متحقق شدن نمی تواند که این اثر قدم در صخر بیت المقدس از اثر قدم شریف آنحضرت صلعم
است حالانکه آنحضرت همه احوال شب معراج بعد مراجعت بصحابه عظام ارشاد فرمودند و این را
بیان نکردند چه این خبر نیز بغیر معلوم شدن از راوی معتبر تا مروی عنه از کسی صحابی بپایه ثبوت
و وثوق نمی تواند رسید و مراد از بعضهم علی مد الحلبی هستند چه درین کتاب حلبی
هم تصریح نام صحابی یا تابعی نیست که مراد از بعضهم کدام کس است آیا تابعی یا صحابی دیگر و اینکه
صریح نام راوی که بکدام درجه است واضح نگردد قابل اعتماد شدن نمی تواند کما تقرر فی

الاصول

الاصول چه از زمان حلبی تا آنحضرت صلعم وسایط کثیره واقع است و این قصه تا قرون ثلثه
بمرتبه شهرت نرسیده بمجرد قول بعضی مجهول الاسناد چگونه معتبر شود و آنچه مجیب
نوشته که این قدم شریف که در دهلی موجود است آورده حضرت مخدوم جهانیان جهان
گشت رح است از مدینه شریفه و قول حضرت موصوف که این قدم مبارک آنحضرت صلعم مانند
قول بخاری و مسلم است اه بناء الفاسد علی الفاسد است چه پیشتر ثبوت اثر نقش قدم مبارک از
اخبار و آثار باسانید متصلا تا صحابه نیافتند و خبر این معجزه نزد اصحاب سلف اخیار مشتهر نگردیده
آوردنش بعد پنج شش صد سال از مدینه منوره چگونه درست آید که این نقش قدم شریف رسول
مقبول صلعم است جز آنکه ایشان مرد صالح و زاهد بودند ولیکن اهلیت و مذاق از علم حدیث و
سند نداشتند و اخذ حدیث و اعتماد در روایت در آن بر دانند که این صناعت منحصر و موقوف است
در مجرد تقوی و نیکبختی بدون دانستن و تحقیق کردن این فن و مهارت حاصل نمودن در این
موجب اعتماد نمی شود نزد اهل حدیث و فقه و حسن ظن صرف ایشان بدون دلیل شرعی سبب حجت
دیگران نمی تواند شد و صد کس از اهل مدینه در زمان تابعین که بصلاح آراسته بودند و از فلاح
پیراسته و مامون از کذب فن حدیث و تحقیق روایت از ایشان کرده نمی شد که اهل آن نبودند
در قول وی اهل آن معتبر نیست حدثنا الاصمعی عن ابن ابی الزناد عن ابیه قال ادرکت بالمدینة
مائة کلهم مامون ما یوخذ عنهم الحدیث یقال لیس من اهله کذا فی صحیح مسلم و ازین جهة محدثین
ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیا را که از مذاق حدیث آشنا نبودند از حیز اعتبار بر آورده
اند چنانکه مولانا شاه عبد العزیز در رساله رائعه و عجاله در بیان اقسام موضوعیت حدیث

سیفر مایند عبارته بلکه از فرقه دیگر اہل زہد و عبادت و دیانت که در منام و معامله چیزی
از زبان رسول مقبول یا ائمه اطہار شنیده‌اند و بجہت جزم و یقین بر خواب و بر معامله خود از ایشان روایت
کرده‌اند و مردم گمان نمودند که این حدیث واقعی است که از راه ظاہر بایشان رسیده و ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر
صوفیا نیز اکثر از مذاق حدیث آشنا نبودند باین علت تہمت کرده‌اند در روایت ایشان از جہت اعتبار
بر آورده انتہی کلامه و بنا بر آن ابن طاہر صاحب مجمع البحار در تذکره موضوعات نوشته و التفسیر الذی
لابی عبد الرحمن السلمی المسمی بحقائق التفسیر فان کان اعتقد انه تفسیر فقد کفر قیل الظن بمن یوثق به منہم انه
لم یذکر تفسیرا و الا کان مسلما الی آخر ما فی التذکرة و صاحب صحیح مسلم نیز بنا بر ہمین عدم اہلیت روایت
حدیث در حق صالحین تنبیه کرده است حدثنی عفان عن محمد بن یحیی بن سعید القطان عن ابیه قال لم
نر الصالحین فی شیء اکذب منہم فی الحدیث قال مسلم یجری الکذب علی لسانہم ولا یتعمدون انتہی کلامه
یعنی ما ندیدیم صلحا را در امری دروغ گو تر از ایشان که در حدیث اند و جاری میشود کذب بر زبان
ایشان و قصدا نمیگویند زیرا که ایشان نمیدانند صناعت حدیث را پس خطا واقع میشود از ایشان در
روایات که روایت از دروغگو و غیر ثقه بلا تحقیق و بی سند میکنند و بحسن ظن و سلامت سینه اند
کینه خود امتیاز میان ثقه و غیر آن اصلا نمی نمایند و لہذا قال یحیی القطان ما رأیت الکذب فی
احد اکثر منه فی من ینسب الی الخیر ای لعدم علمہم و معرفتہم بما یجوز لہم و ما یمتنع علیہم او لان عندہم حسن
ظن و سلامة صدر فیحملون ما سمعوه علی الصدق ولا یہتدون الی التمییز الخطاء من الصواب کذا فی تدریب
الراوی شرح تقریب النواوی پس ہرگاہ که حال سلف صالحین از صناعت حدیث بی بہره بودند نشستند
اینچنین جا صفر گردید که قابل سند روایت و محل اعتبار در آن نبودند پس حال متاخرین از صالحین

کہ اہلیت و مہارت این فن ندیدہ استند بدرجہ اولی در نزد کمتر بعدم وثوق در روایت خواہند
و بر این قیاس حال حضرت مخدوم جہانیان جہان گشت رحمۃ اللہ علیہ در باب روایت و نقل خبر باید فہمید
و درین صورت چگونہ گفتہ شود کہ قول حضرت مخدوم مانند قول بخاری و مسلم است زیرا کہ شیخان
رحمہما الرحمن در فن حدیث و نقل سیر و ضبط و حفظ و تفحص رواۃ و تنقید روایات صحیحہ از سقیمہ و امتیاز
میان مرفوع و غیر مرفوع ید طولی داشتہ استند و در استخراج و تخریج احادیث موضوعہ از رواۃ
ثقات بر اقران خود علم حجر اگوی سبقت یافتند لازم است بر مجیب کہ بجای مضمون حدیث انزلوا الناس
علی منازلہم عمل نماید بنابر اینکہ الدین النصیحۃ نگاشتہ و اعلام کردہ آمدہ او واند وکالا لبیان
و بالفرض و التقدیر اگر حضرت مخدوم در علم حدیث این فن دستہ باشند لیکن قول ایشان رحمۃ اللہ علیہ
در نقل بلا سند کہ میان ایشان و آنحضرت صلعم مسافۂ بعیدہ و وسائط مزیدہ واقع است بدون
تحقیق از سلف چگونہ اعتبار کردہ شود چنانکہ بر صاحبان انصاف کہ دور از عناد و اعتساف ہستند

پوشیدہ نیست صحۃ الحدیث و سقمہ متوقفۃ علی معرفۃ الاسناد فاذا لم یذکر لم یعرف الصحیح من الضعیف فیکون

نقصانا کذا فی المرقاۃ و غیرہ و اجماع امت بدون سند معتبر نیست خبر احاد است و قول بلا دلیل
خصوصا جائیکہ دارم حسن بطریق او ہرگز مقبول نخواہد شد چنانکہ تقریرش بالا گذشت و قول مجیب کہ ہر کسیکہ
انکار آن کند حکمش مانند منکر اجماع است اعتباری ندارد نزد عاملان شریعت غرا و کاملان ملت
بیشمار زیرا کہ اجماع عبارت از اتفاق کل مجتہدین عصر در امر شرعی است نزد امام اعظم و امام شافعی
و احمد و اکثر علماء و اعتبار مجرد اجماع اہل بیت نیست در انعقاد اجماع خلافا للشیعۃ و ہم الاتباع

و لا اتفاق اجماع اہل مدینہ طیبہ ہم نیست بخلاف امام مالک قال الشیخ ابن الہمام فی التحریر الاجماع العزم

لغةً و اصطلاحاً اتفاق مجتهدی عصر علی امر شرعی و لا ینعقد باهل البیت وحدهم خلافاً للشیعة
ولا ینعقد بمجتهدی المدینة الطیبة وحدهم خلافاً لمالک انتهی کلامه وهکذا فی غیره من کتب الاعلام
وعجیب باعتقاد انعقاد اجماع برین قدم شریف دهلی خرق اجماع کرده که کسی از ادنی اهل علم و
شعور که درین باب عبور داشته باشد در هیچ امر مذکور قائل انعقاد اجماع برین نخواهد بود شاید بعض
باطن بدلیلی مکنون خاطر عاطر او باشد که سر او هنوز بر ناظرین بیان مکشوف نشده معتقد انعقاد
اجماع گردیده باشد چنانکه مولوی عبد الواحد ابن مولانا عبد العلی انصاری در سنه ۱۲۳۲ هجری رساله
در باب انعقاد اجماع بر تعزیه داری نوشته و رساله او نزد من عاجز موجود است خلاصه عبارة رساله او نقل می
آید عبارته هکذا که این مراسم تعزیه داری ایام از صدها سال جاری و مروج است و در زمان سلاطین
اهل اسلام و متشرع مانند جلال الدین اکبر و جهانگیر شاه و جهان و عالمگیر بادشاه وغیره در تمام
ملک خود نافذ الامر کلی بودند و نواب سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان عالم متبحر و قاضی القضات
مستعد خان کلان و قاضی القضات مستعد خان خورد که هر یک مجتهد فی المذهب بودند و دیگر
علماء آن زمان اگر مراسم مذکوره را خلاف شرع و بدعی پنداشتند بحضور سلاطین معروض ساخته در تمام
ملک موقوف میکنانیدند که در سرکار بادشاهان اختیار کلی می داشتند و بادشاهان هم متشرع بودند
و کسی از عوام و خواص آن زمان تا حال انکار فعل آن نکرده و مکروه آن ندانسته در خصوص ترویج آن با جماع
امت نبی صلعم متحقق گشت و بتواتر رسیده و در حدیث شریف واقع است لا یجتمع امتی علی
الضلالة پس چون ایشان بر آن اجماع کنند و اتفاق نمایند حق بود و پس درین عصر اگر کسی انکار نماید
این مراسم را خلاف شرع و مکروه داند خلاف اجماع است و انکار تواتر است و اجتناب از ثقات شنیدند که

حضرت مولانا نظام الدین قدس سره را بچشم خود دیده که حضرت ممدوح و مولانا عبد العلی قدس سره
مولوی مجد الدین احمد عرف مولوی مدن مرحوم و مولوی انوار الحق و مولوی نور الحق قدس سرهما و دیگر
علماء فرنگی محل و کلکته و مدراس و دیگر بلاد هرگاه تعزیه شریف امام مظلوم را میدیدند ایستاده شده
هر دو دست بطرف تعزیه شریف دراز کرده از بسیار خشوع و خضوع و عجز و انکسار فاتحه میخواندند
و بعد الاستفسار مفسر میشدند که تعظیم و فاتحه امام مظلوم است و اگر کسی جاهل اهانت تعزیه شریف نماید
صراحة اهانت امام عالیجناب است پس جمیع مؤمنین و مسلمین هر عصر را باید که تعظیم و تکریم تعزیه شریف نمایند
و قیام تعزیه شریف امام مظلوم بحث بابقاء حرمت و عظمت اهل بیت مرحومه حضرت صلعم است و منکرین را
چنان مناسب و لازم است که حسبة لله نفسانیت را از دل خود دهاور نموده خوب غور و انصاف
نمایند انتهی باطیله المفصل پس بر مجیب نیز لازم است که بجا آوردن رسم تعزیه و ساختن آن را موجب
سعادت دارین پندارد چنانکه مجیب رفیق قدم شریف محترم تعزیه را سبب حسنات و برکات
می شمارد چه اگر مولوی عبد الواحد از خاندان آل اول انصار و انکار عقلیه است چنانکه مجیب از دودمان
عالیشان اسرار نقلیه است بیت وزیر چنین شهریار چنان جهان چون نگیرد قرار چنان
پس مدفوعات شد قول مجیب که بسبب انکار آن کننده حکمش باشد حکم انکار اجماع است زیرا که
واقفان اصول فقه هویداست که در انعقاد اجماع دو چیز ضرور و لابد است یکی اتفاق مجتهدین
عصر و دیگر سند شرعی که متلقی بالقبول باشد نزد ایشان و هرگاه که اجماع بلا دلیل مستلزم
هر دو امر شد یکی بودن باطل بر صواب و دیگری منعقد شدن اجماع بر خطا چه اجماع عبارت از
قول کل است و قول کل بلا دلیل حرام است پس قول واحد بلا دلیل بطریق اولی باطل خواهد بود و بالجمله

یلزم احد الامرین کون الباطل صوابا او کون الاجماع خطأ لان الاجماع قول کل وقول

کل بلا دلیل محرم فقول واحد بلا دلیل باطل البتة کذا قال بحر العلوم رح فی شرح التحریر للشیخ

ابن الهمام رح و قطع نظر از دلایل شرعیه که اثری ازین بر ثبوت آن موجود نیست هم اختلاف

است در اقوال مختلفه ایشان زیرا که ساکنان موضع اوچ سید جلال رح نواح ملتان که در انجا

مزار حضرت مخدوم رح است میگویند که اثر نقش قدم شریف آنحضرت صلعم در ینجاست قطعا

و باشندگان ملتان و بوریه دعوی مزعومه خود می نمایند که بقول صحیح نزد ماست و مجاوران دهلی جا بجا

بحکم خود می سازند و چندین جا و همچنین اثر نقش قدم در قلعه و شهر و مسجد و غیره هم یافته می شود

پس درین اختلاف کثیر و تعارض بطلان این خبر لی سرو پا ثابت گردید چه شهر کاهیکه روایات که

بسند باشد مگر بسبب اضطراب و تعارض ساقط الاعتبار می شوند نزد فقهاء و محدثین چه جای اخبار غیر مستند

که بهر حال محل الاعتماد هرگز نخواهند شد قطعا چنانکه بر دانشمندان شرع شریف اظهر من الشمس است

و اگر گویند که الهام و مکاشفه حضرت مخدوم و غیره رحمهم الله تعالی درین باب حجت است لیکن باز هم

دلیل شرعی نیست چرا که الهام و مکشوفات غیر انبیاء علیهم الصلوة و السلام موجب علم و حجة شرعیة

برای عام و الزام خصم نمی توانند شد نزد اهل حق چنانکه در عقاید نسفیه و شرح آن باید دید و

امام فخر الاسلام و شیخ ابن الهمام هم برین تصریح نموده انه الالهام لیس من اسباب المعرفة

لصحة الشیء عند اهل الحق کذا فی العقاید النسفیة و قال شارحه العلامة التفتازانی ثم الظاهر انه

اراد ان الالهام لیس سببا یحصل به العلم لعامة الخلق و یصلح للالزام علی الغیر الی آخر ما فی شرح العقاید

النسفیة و الهام مفید معرفت برای آنکس که او را الهام شد میشود و قتیکه مخالف شرع نباشد

وحالانکه در صحبت ما نحن فیه مخالف است که از زمانه صحابه رض تا قرون ثلثه مشهود بالخیر اثری
ظاهر نشد با وجودیکه وقت وفات آنسرور خیر البشر صلعم یکلکه و چهارده هزار راویان
اخبار از صحابه اخیار بودند و صد و راین معجزه را روایت نکردند پس بعد مدت مدید الهام که مقابل
امر حسی میشود در خلاف امر محسوس که وقوع آن از خبر معتبر معلوم نگردید چگونه بمعرض صدق
و یقین در آید که سبب اعتقاد تیه گردد چنانکه بر متأملان شریعت بیضا مخفی نخواهد شد و لهذا قال
ابو سعید الخراز کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل و قال ابو حفص الکبیر من لم یزن افعاله و اقواله و احواله
بمیزان الکتاب و السنه فلا تعدوه فی دیوان الرجال و قال الجنید البغدادی الطرق الی الله تعالی
بعدد انفاس الخلائق و کلها مسدودة علی الخلق الا من اقتفی اثر الرسول کذا فی مجالس الابرار و
الاخیار **تنبیه** اقوال متعارضه مکذوبه متمسکین برای مردمان ظاهر بین که در خلع و فریب ایمان
نمایند نگاشته می شود یعنی میان فرید الدین برای اثبات قدم که بر گور فتح خان واقع است به تقویت
رساله موضوعه مجعوله مسافرنامه و سفر السیر که نسبت تصنیف آن بحضرت مخدوم رح نمایند در رساله
خود عبارات آنها ایراد ساخته و حالانکه احدی ثقه ذی علم از زمان حضرت مخدوم تا این اوان نسبت
تصنیف این رسالها بطرف حضرت مخدوم نکرده و نه از تصنیفات مخدوم شمرده و معهذا عبارات هر دو
رساله مذکوره فیما بین خودها تعارض صریح و تناقض قبیح میدارند چنانچه نبذی از آن بطور اختصار
درینجا نقل می نمایند یعنی در رساله مسمی بفیض عام که بزبان هندی تالیف شده است چنین تحریر نمود
که حضرت مخدوم خود مسافرنامه اور سفر السیر میں فرماتے ہیں کہ محکمہ مدینہ والون معتمد اپنا و معتبر
حواله کیا تھا اور تفصیل اس اجمال کی یون ہے کہ جب سلطان محمد سن سات سو اور [illegible]

اور سلطان فیروز شاہ ابن رجب بادشاہ ہوا حضرت مخدوم العالمین بعد جلوس شاہ کے
سنہ مذکورہ میں روانہ بطرف کعبۃ اللہ ہوئے انتہی و رجای دیگر نوشتہ اور جا بجا ہزار آدمیوں
کی ایک بھیڑ ساتھ کیا کہ مخدوم در سنہ ہفتصد و پنجاہ یکم روز پیر اور تاریخ ۱۹ انیسویں ماہ صفر
کی جانب سے مع نقش قدم حضرت صلعم بطرف ہندوستان روانہ ہوئے الی آخر ما فیہ و مولوی کریم اللہ
صاحب دستاویز میاں فرید الدین چلپی می نگارند عبارتہ ہکذا کہ چون بعد از فوت سلطان محمد
تغلق در سنہ ہفتصد و پنجاہ و دو باتفاق و اجماع بزرگان لشکر سلطان فیروز بن رجب
بادشاہ شد باصلحا و مشایخ اعتقاد بسیار داشت و مرید بحضرت مخدوم جہانیان جہان گشت و
بجہتہ طلب جامہ خلافت خلفانہ مصر تکلیف بخش حضرت کردہ سید جلال الدین محمد قدس سرہ العزیز
از دہلی روانہ گشتند چنانچہ در عالم طیر و سیر در بر و بحر گشت کردہ ہفت مرتبہ حج گذاردہ آمدہ انتہی
و بعد ازین قصہ مجہولہ ذکر کسی قلعہ نا معلومہ بعبارت مطولہ نوشتہ من شاء فلینظر فیہ و جای دیگر
نوشتہ کہ فتح خان علیہ الرحمۃ والغفران کہ نبیرہ سلطان فیروز شاہ بود بنا بر تقدیر شاہ زادہ فتح خان
وفات یافت و بموجب وعدہ قدم سرور عالمیان را بر سینہ مغفور نہادند الی آخر ما فیہ منقول و باللہ نستعین
مخفی و محتجب نماند کہ موضوعیت و مصنوعیت این ہر دو رسالہ بچند وجہ ظاہر و باہر است اول آنکہ بسبب
تعارض و تناقض روایتہ بر صاحبان بصیرت و ماہران فن سیر بخوبی ظاہر و ہویدا خواہند شد
یعنی مولوی کریم اللہ صاحب تاریخ روانگی حضرت مخدوم از دہلی سنہ ہفتصد و پنجاہ و دو نوشتہ و ذکر
ادای ہفت حج ہم نمودہ چنانچہ بموجب این سنہ مراجعت حضرت مخدوم ہفتصد و پنجاہ و ہشت یا نہ
و فرید شاہ گر در رشید الشان تاریخ روانگی حضرت مخدوم ہفتصد و پنجاہ نقل کردہ و تاریخ مراجعت

از ذیم

نوزدهم یوم دوشنبه ماه صفر سنه هفتصد و پنجاه و یکم بعد اجماع چهار عنصر از آدم نوشتند

ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا غور باید کرد که درین میان فرق سالها سال شده پس چگونه

این قصه راست و درست گفته آید فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه از روایات کتب تاریخ معتبره

و معتبره مثل تاریخ فرشته و مناقب قطبی و سیر العارفین مولانا جمالی و خاص از ملفوظات معتبرات

مشهوره حضرت مخدوم مخالف روایات مسافرنامه و سفر اسیر واضح می شود چنانچه در تاریخ فرشته

فرشته بعبارته هکذا در تاریخ دوم ماه رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمائة خود به دولت و سعادت قدم

بر تخت سلطنت دهلی گذاشته نوید عدل و احسان بخاص و عام درداد انتهی و شیخ احمد بن یعقوب بن

حسین بلخی که مرید حضرت مخدوم و جامع فوائد جلالیه ملفوظ حضرت مخدوم اند در خطبه کتاب هذا چنین می

نگارند که بتاریخ بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه اثنی و خمسین و سبعمایة در مجلس عالی دام عالیا بنده

کمینه رسیده انتهی و شیخ احمد بهری که مرید حضرت مخدوم و جامع سراج الهدایه ملفوظ حضرت مخدوم

اند در خطبه کتاب مستطاب هذا باین هیچ بقلم آورده که در ماه رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمایة یوم پنجشنبه

این بنده را سعادت حاصل شد انتهی پس ازین عبارات صاف ظاهر که مخدوم در سنه هفتصد و پنجاه

و دو در دهلی یا در بلده اوچه تشریف می داشتند نه در نواحی مکه و مدینه زادهما الله شرفا و تعظیما و در

عهد فیروز شاه اصلا سفر حج نفرموده اند بلکه از حج اخیر که همراه علاء شمس الدین اتفاق افتاده

بود در سنه هفتصد و پنجاه و دو مراجعت کرده از حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رحمة الله علیه

بیعت کردند چنانچه در مناقب قطبی و سیر العارفین مولانا جمالی و تاریخ فرشته نوشته است این

عبارته هکذا الغرض سید جلال مخدوم جهانیان همین که این سخن شنید نیت کرد که چون

مراجعت کند بدهلی رفته شیخ نصیر الدین را دریابد لهذا از اوچی که وطن خود بود عود و ورود
در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه بدهلی آمده شیخ نصیر الدین را دریافت انتهی سوم آنکه از رساله
مصنفه سید محمد بن جلال بخاری رضوی قدس سره که در سن یکهزار و چهل و دو تصنیف شده چنان
مستفاد میشود که حضرت مخدوم اولا در عهد محمد بن تغلق بادشاه سفر حج در سنه هفتصد و
پنج نموده و در آن وقت عمر شریف ایشان قریب بیست و هشت سالگی رسیده بود و تا عمر چهل و پنج
سالگی در آن نواحی حرمین شریفین بوده اند و از شیخ عبد الله یافعی و اکابر دیگر صحبت داشتند
و در کوه حرا اربعینها کشیدند و تا دو سال بخدمت عفیف الدین اسعد الدین علی الیافعی
الیمنی در مدینه شریفه ملازم صحبت بودند و نسخه عوارف و غیره پیش ایشان گذرانیدند و در
تاریخ فرشته و سیر العارفین و مناقب قطبی هم نوشته است من شاء فلینظر فیهما ازین
عبارات و روایات معتبره هم در عدم سفر و نیز بودن قصه سفرنامه و سفر السیر هویدا شد
چرا که ازین هر دو رساله فرید الدین و مولوی کرم الله در رسایل خود نوشته که بعد فراغ
حج کی مدینه منوره کیطرف تشریف فرما هوئی اور وهان کی ساکنین سی کها که ای لوگو دروازه
تمهین کهولو تا که جناب رسول الله صلعم کی زیارت قبر شریف سی مشرف هون لوگون نی کها که هم دروازه
اوس شخص کی واسطی کهولتی هین که جو آل نبی سی هو حضرت مخدوم نی فرمایا که مین آل نبی سی هون انهون
نی کها که آل نبی کا رنگ سبز نهین هوتا آه پس بسبب تعجب که روسا و شرفا و عظما و علما و فضلا
مدینه شریفه از حضرت مخدوم جهانیان ناواقف و ناآشنا شدند که اصلا ایشان را بروقت زیارت
مزار مقدس نبوی صلعم نشناختند با وجودیکه حضرت مخدوم تا دو سال خاص در مدینه طیبه

تشریف داشته اند چهارم آنکه ملا شمس الدین که در سفر حج اخیر همراه حضرت مخدوم بوده
وچند کرامات ایشان که در اثنای راه بظهور آمده همه را بیان کرده وان در کتب معتبره ثبت
مرقوم و مسطور لیکن اصلا ذکر باز شناختن حضرت مخدوم را ساکنان مدینه منوره و نه ذکر جواب
کشا شدن دروازه بروضه مطهره و نه احوال دادن نقش قدم النبی صلعم بیان کرده پنجم
آنکه اگر قصه مسافرنامه و سفر السیر را اصلی بودی بیشک در مناقب قطبی که خاص در ذکر کرامات و
حالات حضرت السیادات تصنیف شده و مولانای جمالی صوفی قدس الله سره در
کتاب خود سیر الاولیا احوال سفر حج اخیر حضرت مخدوم ازین کتاب نقل کرده که چون حضرت مخدوم
روضه پرنور منور شدند نخستین گفتند السلام علیک یا جدی از قبه روضه مطهره آواز
برآمد علیک السلام یا ولدی چنانچه در مناقب قطبی مسطور است انتهی و هرگز احوال برخلاف قصه
موضوعه مسافرنامه و سفر السیر ننوشتند از دو حال خالی نیست یا این قصه موضوعه را تا زمان
این بزرگان وجودی نبود من بعد میان کسی از مجاوران صدقه خور کوره مردان
وضع کرده یا دیده و دانسته این بزرگان کتمان معجزه سرور النبی جائز ابوجب فهم جهلا
این زمان کرده و در تصنیفات خود مندرج نساختند تا که این بزرگان هم وهابی
خواهند بود و لا که حال قلعه محبوبها معلوم که میان کریم الله و فرید الدین در رسایل خودها
نوشته اند که حضرت صلی الله علیه و سلم امیر المومنین عمر رض را با جمعی صحابه طرف قلعه
تعین کرد الی آخر یا فیه صاف و صریح موضوع و مصنوع است چراکه در تمامی کتب
سیر احوال سیر الاولیا و غزوات النبی و در دو جهان مع نام امیر لشکر و همراهیان واسامی

شهیدان و غازیان و حال فتح و شکست و تاریخ روانگی در مراجعت بالتفصیل نوشته
است لیکن حال این خبر وحشت اثر اصلا و مطلقا در احدی کتب سیر مرقوم و مسطور نیست
الا در رساله موضوعه مسافرنامه افسوس بر فهم طلباء این زمان که هرگز غور و تفکر و تامل
و تدبر در نقل روایات نمی کنند و مورد این وعید شدید می شوند که من کذب علی
متعمدا فلیتبوء مقعده من النار معاذ الله من سوء الفهم لازم که اگر کسی کتاب تاریخ معتبر
ذکر این قصه موضوعه موافق قواعد و ضوابط محدثین بر آرند تا در دعوی خود صادق
شوند والا اجر خود را در عداوت متبعان سنت تباه می نمایند قیامت نزدیک
است معلوم خواهد شد و آنکه نوشته اند که فتح خان نبیره فیروزشاه بود این هم دروغ
بیفروغ است چرا که فتح خان پسر فیروزشاه است نه که پسر پسر فیروزشاه چنانچه
در تاریخ فرشته و خلاصة الهند وغیره مرقوم است عبارت تاریخ فرشته اینست
که در سنه ست و سبعین و سبعمایه سلطان فیروزشاه را مرگ فرزند دلبندش فتح خان
قرین حزن و اندوه ساخت و در حظیره خود دفن کرده انتهی ازین عبارت هم مطلب
مستفاد شد یکی آنکه فتح خان پسر فیروزشاه بود نبیره نبود دوم آنکه فتح خان را در حظیره
که برای خود تعمیر کنانیده بود دفن کرد نه آنکه برای غرض دیگر چنانکه جهلاء
این زمان میگویند که برای تعظیم قدم این گنبد را بنا کنانیده بود سیوم آنکه اگر
وجود نهادن نقش قدم بر قبر فتح خان می بود بلاشک مورخین همین جا ذکر نهادن نقش
بر گور فتح خان می نوشتند فاعتبروا یا اولی الابصار چهارم آنکه خلعت خلافت انه

طرف خلیفه مصر در سنه هفتصد و شصت شیخ زاده بسطامی آورده بودند اگر حضرت
مخدوم چنانچه در تاریخ فرشته مرقوم است عبارته بکذا در سنه ستین و سبعمایة سلطان
عزیمت لکهنوتی کرده روان شد چون در ظفرآباد برشکال شروع شد همانجا
مقام کرده درآن وقت شیخ زاده بسطامی را که اخراج کرده بود آمده از خلیفه مصر
خلعت آورده و اعظم الملک خطاب یافته هفتم آنکه تفصیل ملفوظات حضرت مخدوم که مشهور
و در کتب ها مسطور اند اینست جامع العلوم و خزانة الفواید و خزانة الجواهر جلالیه
و جواهر شهیدی و تحفة الاسرار و مقررنامه و نثر جلالی و نصایح جلالی
و سراج الهدایه و تذکرنامه فتوحات جلالی چنانچه در رساله مصنفه حضرت سید محمد بن
جلال شاهی رضوی قدس سره مرقوم اند و مسافرنامه سفر السیر را اصلا وجود نیست هشتم آنکه
از کتاب سراج الهدایه که جامع شیخ احمد برنی است چنان معلوم میشود که مقتبسات حضرت که
بست دوم ماه رمضان سن هفتصد و هشتاد و هفت قطب العالم برای زیارت اولیاء الله تعالی در
شهر دهلی رسیدند و فیروزشاه استقبال کرد و در خطیره فتح خان بجهت بودن مخدوم فرمان
شد انتهی از این عبارت هم صاف معلوم شد که حضرت مخدوم در سن هفتصد و هشتاد و هفت در
تشریف آوردند و در خطیره فتح خان تشریف داشتند و انتقال فتح خان در سن هفتصد و
هفتاد و شش شده یعنی قبل از این قریب دوازده سال اگر وجود بهادر نقش ... هم قبر فتح خان
می بود و بالاشک شیخ احمد برنی و صاحب جامع العلوم هم در اینجا نوشتند که در جای قدمگاه
حضرت صلی الله علیه وسلم برای ماندن مخدوم فیروزشاه اجازت داد نهم آنکه و چنانکه

قصه آوردن نقش قدم را تاریخ هفتصد و پنجاه و یک میگویند و وفات فتح خان را سن
هفتصد و هفتاد و هفت اظهار مے نمایند و از عبارت کتاب سراج الهدایه و جامع
العلوم ظاهر است که حضرت مخدوم در سن هفتصد و هشتاد و هفت در دهلی تشریف
آورده اند درین میان از شروع ذکر آوردن نقش قدم تا تشریف آوری مخدوم در
دهلی قریب عرصه سی و هفت سال می شود اگر این قصه مجعوله موضوعه را اصلی می بود
احمد جیسے بزرگ که وضاعان قصه مذکوره بدامن پاک شان لوث موضوعیت این
قصه می نهند چرا ترک ذکر این درین کتاب میکردند بلکه بیان معجزه نقش قدم را از اهم مهمات
واقدم مقدمات دانسته در کتاب مجموعه خود تحریر می نمودند با وجودیکه درپی بیان حالات
حضرت مخدوم بوده اند این قصه مکذوبه را ننوشت پس سخن بجا است و درست همین است که این
محض افترا بر شیخ احمد مخدومی است وایشان از کذب و بهتان که در رساله مسافرنامه
وسفرالسفر نوشته است مبرا اند فقط **خاتمة التالیف** الحمد لله که این رساله
موسومه بالدلیل المحکم فی نفی اثر القدم در سنه ۱۲۶۷ ہجری شهر ذی الحجه باختتام
رسید و ببرکت آیه کریمه قل جاء الحق و زهق الباطل تفرقه میان حق و باطل واضح
تام گردید سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

قد وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة الشریفة الموسومة
بالدلیل المحکم فی نفی اثر القدم بتاریخ الثانی فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۷ ہجری